

گزارش کتاب شفاء السقام فی زیارة
خیر الأنام تألیف قاضی سبکی

گزارش کتاب شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام تألیف قاضی سبکی

در طول تاریخ اسلام همه مسلمانان به پیروی از پیامبرشان به زیارت قبور رفته و سفر برای زیارت قبر رسول خدا (ص) را از مستحبات مؤکد دانسته- اند. صحابه دیده بودند که پیامبر ختمی مرتبت به زیارت قبور شهدای اُحُد می-رود و قبر والدین خویش را زیارت می-کند. این سنت پیامبر با سخنان ایشان که می-فرمود: «من زار قبری وجبت له شفاعتی»، تأکید دو چندان یافت و موجب گردید تا همه فقهای اسلام زیارت قبر ایشان را مستحب بدانند و برخی مثل قاضی عیاض در *الشفاء* در قرن ششم از اجماعی بودن آن سخن گفتند، اما در قرن هشتم، فردی از حنبلیان به -نام ابن تیمیه (م 728ق) با تفسیر به رأی و استناد به حدیثی که هیچ ربطی به زیارت قبور نداشت، این عمل را بدعت و آن را از مصادیق شرک دانست. مخالفت علما و دلایل قوی آنان باعث شد تا او با یک گام عقب نشینی، سفر برای زیارت قبور نه زیارت خود قبور، را حرام و از مصادیق شرک بداند. علمای اهل سنت این فتوا را رد کردند و در طول شش قرن گذشته آثار فراوانی در نقد آن نوشتند. در همان زمان قاضی مالکیان یعنی اخنائی ردی بر ابن تیمیه نگاشت و ابن تیمیه به آن پاسخ داد. آن-گاه قاضی شافعیان، تقی-الدین سبکی وارد میدان شد و در نقد آراء ابن تیمیه آثار متعددی تألیف کرد که به- دلیل اتقان کار او، ابن تیمیه نتوانست به آن پاسخ دهد. کتاب *شفاء السقام* ایشان یکی از بهترین نقدهایی است که در طول تاریخ نوشته شده و به- همین علت ماندگار گردیده است. اکثر آثار نوشته شده در این زمینه، به آن ارجاع داده-اند که در این سلسله گزارش-ها به آنها اشاره خواهیم کرد.

الف) قاضی سبکی کیست؟

علی بن عبدالکافی معروف به قاضی تقی-الدین سبکی در سال 683 ق در سُبک، از توابع شهرستان منوف مصر در کنار رود نیل، در خانواده اهل علم زاده شد. بعد از تحصیلات مقدماتی نزد پدر خویش برای علم-آموزی سفرهای متعددی کرد و استادان فراوانی دید و از دمیاتی معروف حدیث آموخت و تصوف را از ابن عطاء الله صوفی آخذ کرد.

در سال 739 ق قاضی شام گردید و تا آخر عمر در این سمت باقی ماند و در این زمان به تدریس پرداخت و بعد از مزی، رئیس مدرسه دارالحدیث اشرفیه شام گردید و در همین زمان به نگارش آثار متعددی پرداخت. ایشان در نقد افکار ابن تیمیه آثار متعددی نوشت. کتاب *الدرة المضيئة* یکی دیگر از آثار سبکی در نقد افکار ابن تیمیه است.

فرزند سبکی نیز از مشایخ معروف و قاضی مصر بود و کتاب *طبقات الشافعية* سبکی از فرزند تقی-الدین یعنی نگارش تاج-الدین عبدالوهاب بن علی بن عبدالکافی است. سبکی بعد از عمری تدریس و تحقیق و قضاوت، در سال 756ق از دنیا رفت و در باب السعیدیه قاهره به خاک سپرده شد.

ب) مروری بر کتاب

نام کامل کتاب *شفاء السقام فی زیارة خیر الأنام* است. شماره صفحاتی که بدان ارجاع داده -ایم، براساس چاپ چهارم کتاب *شفاء السقام* است که به-سال 1419ق چاپ شده است. مؤلف کتاب مباحث را در ده باب سامان داده است که بدین قرار است:

باب اول: احادیث زیارت

نویسنده در ابتدا به احادیث زیارت قبر پیامبر اکرم (ص) پرداخته است و با بررسی سندی حدیث، قوت و ضعف سند حدیث را بررسی کرده است. وی در باب اول به بررسی پانزده حدیث پرداخته که لفظ زیارت در متن حدیث آمده است.

اولین حدیث، روایت معروف «من زار قبری وجبت له شفاعتی» است. مؤلف این روایت را از سنن دار قطنی نقل کرده، می-نویسد: این روایت را دار قطنی در غیر سننش، ابوالیمن در *اتحاف الزائر*، ابوالحسین قرشی در کتاب *دلائل المتینة فی فضائل المدینة* و ابن عساکر در *تاریخ دمشق* نیز نقل کرده-اند» (ص 66-69). سبکی آثار دیگری را نیز نام می-برد که این حدیث در آن کتاب-ها، آمده است.

ابن تیمیه در نقد این حدیث گفته که سند حدیث به -دلیل وجود فردی به نام موسی بن هلال ضعیف است. سبکی در جواب می-نویسد: اگر موسی بن هلال ثقه نیست، پس چرا احمد بن حنبل از این فرد روایت نقل و از او به نیکی یاد کرده و خود این تیمیه در کتاب *الرد علی البکری* گفته است که احمد بن حنبل فقط از ثقه نقل می-کند. بنابراین موسی بن هلال ثقه است و روایت مزبور از نظر سند، «حسن» است و با کمک دیگر روایات، «صحیح» می-گردد و من تعجب می-کنم از ابن تیمیه که از خدا و رسولش حیا نمی-کند و معتقد می-گردد که تمام روایات زیارت قبور جعل و وضع است. چگونه یک مسلمان به خود اجازه می-دهد که بی-محابا از لفظ وضع و جعل در باب روایات منقول از رسول خدا (ص) سخن گوید؟ حتی اگر ضعیف هم باشد، نمی-توان به-راحتی از کلمه جعل استفاده کرد (ص 79). حدیث دوم شبیه حدیث اول است و از ذکر آن خودداری می-کنیم اما حدیث سوم عبارت است از: «من جائنی زائراً لایعمله حاجة إلاّ زیارتی کان حقاً علیّ أن أکون له شفیعاً یوم القیامة». مؤلف این حدیث را از *معجم طبرانی*، *مسند بزار*، ابن عساکر و دارقطنی نقل کرده و نوشته: «بزار در مسندش گفته است: که این روایت مجمع علیه است».

حدیث چهارم این-گونه نقل شده است: «من حجّ فزار قبری بعد وفاتی فکانما زارنی فی حیاتی» که در سنن بیهقی، *تاریخ دمشق*، *مسند ابی یعلی*، *کامل ابن عدی*، *معجم کبیر طبرانی* و غیره آمده است. حدیث پنجم چنین است: «من حجّ البیت و لم-یزرنی فقد جفانی» که برخی سند این روایت را غریب دانسته -اند. سبکی در جواب می-نویسد: اگر محدثان حکم به غریب بودن سند حدیث کنند، لازمه آن ردّ متن حدیث نیست، بلکه منظور این است که بعید است فلانی از فلان فرد بتواند حدیث نقل کند، اما این، دلیل بر وضع و جعل حدیث نیست هم اینکه ابن عدی در *الکامل* این حدیث را پذیرفته، کافی است که این حدیث را بپذیریم. (ص 101).

حدیث ششم: «من زار قبری کنت شفیعاً له» است. ابو داوود طیاسی این حدیث را در *مسندش* و *بیهقی* در *سنن* و *شعب الایمان* و ابن عساکر در *تاریخ دمشق* نقل کرده است. در حدیث هشتم این چنین آمده است: «من زارنی بعد مماتی (موتی) فکانما زارنی فی حیاتی» که دار قطنی و ابن عساکر این حدیث را نقل کرده-اند و تعدادی از فقها در آثار خود به این احادیث استناد جسته و زیارت قبر پیامبر (ص) را مشروع دانسته-اند.

مؤلف به غیر این احادیث، روایات مشابهی را نقل کرده که عبارات نزدیک به این احادیث است و فقط سلسله سند آن با دیگر احادیث فرق می-کند که از ذکر آنها خودداری می-کنیم.

باب دوم: ما دل علی الزیارة

سبکی باب دوم کتاب خود را به احادیثی اختصاص می-دهد که اگر چه لفظ «زیارت» در آنها به کار نرفته است، اما دلالت بر فضیلت و استحباب زیارت قبر پیامبر اسلام (ص) دارد. از روایات این

باب بر می-آید که پیامبر (ص) جواب سلام کسانی را که به ایشان سلام می-کنند، می-دهد و حتی آن حضرت مسلمانان را به این امر ترغیب کرده است. روایتی در سنن ابی داود آمده که پیامبر (ص) فرمود: «ما من أحد یسلم علیّ إلا ردّ الله علیّ روحی حتی أُرَدّ علیه السلام» که نشان از ترغیب مسلمانان به زیارت قبر پیامبر (ص) و سلام به ایشان را دارد. شاید کسی اشکال کند که این حدیث عام است و غیر زیارت را شامل است. سبکی در جواب می-نویسد: پس اگر عام است، زیارت را هم شامل می-شود. ثانیاً، در روایت احمد بن حنبل لفظ «عند قبری» در حدیث قید شده که نشان می-دهد که سلام نزد قبر پیامبر (ص) فضیلت مضاعف دارد (ص122).

مؤلف در تأیید روایت قبلی احادیث فراوانی از کتب حدیث مختلف نقل کرده که نشان می-دهد رسول خدا (ص) مردم را به سلام کردن به پیامبر (ص) تشویق کرده و این سلام بعد از ممات ایشان باعث ثواب و اجر برای مسلمانان است. نکته جالبی که در این احادیث مورد تأکید قرار گرفته، زنده بودن پیامبر (ص) در قبر است. در حدیث سنن ابن ماجه تصریح شده است که خوردن اجساد پیامبران بر زمین حرام است و پیامبر خدا (ص) در قبر زنده است و روزی می-خورد. بنابراین اگر عرض سلام به پیامبر (ص) در زمان حیات ایشان از دور و نزدیک مستحب است و طی طریق کردن برای سلام دادن از نزدیک به پیامبر (ص) فضیلت مضاعف دارد، در ممات پیامبر نیز همین فضیلت وجود دارد؛ چون برای پیامبران مرگی وجود ندارد و انبیاء الهی در قبر زنده-اند و همچون شهدا نزد خدای خود روزی می-خورند. در حدیث نیز آمده که «ما من عبد یسلم علیّ عند قبری سمعت ... و کنت له شهیداً و شفیعاً یوم القیامة».

سبکی در پایان باب دوم می-نویسد: «پس اگر فضیلت سلام دادن به پیامبر (ص) ثابت شد، نزد قبر پیامبر (ص) فضیلت آن دو چندان خواهد بود» (ص134).

باب سوم: سیره سلف در زیارت قبر پیامبر

مؤلف در این باب به سیره صحابه، تابعین و علمای اسلام در رفتن به زیارت قبر پیامبر (ص) اشاره می-کند و نشان می-دهد که بر خلاف ادعای ابن تیمیه که می-گفت: «سلف هیچ-گاه برای زیارت قبر پیامبر (ص) سفر نکرده اند»، بسیاری از سلف فقط به قصد زیارت قبر پیامبر (ص)، مسافت‌های طولانی را می-پیمودند تا به سر قبر پیامبر (ص) حضور یابند و به ایشان سلام کنند. ابن عساکر در تاریخ دمشق نقل می-کند که صحابی معروف، بلال، مؤذن پیامبر (ص)، از جمله افرادی است که به قصد زیارت پیامبر (ص) می-آمد و بعد از سلام به پیامبر و زیارت قبر ایشان به شام باز می-گشت (ص139). مهم آن است که صحابه دیگر این عمل بلال را می-دیدند و به او اعتراض نمی-کردند که چرا کار حرام یا شرک‌آلودی انجام می-دهد. بنابراین اجماع سکوتی صحابه، نشان از صحت این عمل دارد (ص142).

عمر ابن عبدالعزیز از دیگر افراد سلف است که فردی را از شام به قصد سلام به پیامبر (ص) به مدینه فرستاد و گفت: «سَلِّمْ لِي عَلَيَّ رَسُوْلَ اللهِ». پس سفر بلال در زمان صحابه و سفر پیام-رسان عمر بن عبدالعزیز در زمان تابعین فقط به قصد زیارت نه به قصد مسجد النبی نشان از این سنت دارد که سفر به قصد زیارت قبر پیامبر (ص) عملی مشروع و مورد قبول صحابه و تابعین بوده است (ص143).

از امور رایج در میان سلف این بود که اگر فردی قصد سفر به مدینه داشت، عده-ای از بزرگان از ایشان درخواست می-کردند که هرگاه نزد قبر پیامبر (ص) رفتی، سلام ما را به پیامبر برسان که نشان می-دهد سلام از نزدیک فضیلت مضاعف دارد و سفر برای آن مشروع است (ص144). همچنین در تاریخ آمده که خلیفه دوم به کعب الاحبار گفت: «آیا با ما به مدینه نمی-آیی تا قبر

پیامبر را زیارت کنی و از زیارت ایشان منفعت و سودی ببری؟ کعب الاحبار جواب مثبت به ایشان داد و همراه خلیفه برای زیارت قبر پیامبر قصد سفر کرد».

دیگر آنکه بسیاری از سلف وقتی عزیمت حج داشتند، ابتدا به مدینه می-آمدند و قبر پیامبر را زیارت می-کردند و سپس به مکه می-رفتند و حال آنکه عراق به مکه، طریق دیگر دارد. پس دور کردن راه و آمدن به مدینه جز به قصد زیارت قبر پیامبر نبود (ص145).

سؤال دیگر آن است که چرا مردم به مسجد الاقصی سفر نمی-کنند، ولی هیچ مسلمانی نیست که به حج رفته باشد، ولی به مدینه سفر نکرده باشد که نشان از اهمیت زیارت قبر پیامبر (ص) برای مسلمانان دارد.

نیز فقها در تمام آثار فقهی خود بابی به نام چگونگی زیارت قبر پیامبر (ص) دارند که نشان از مشروعیت سفر برای زیارت قبر پیامبر (ص) دارد و نشان می-دهد سلف سفر برای زیارت قبر پیامبر (ص) را مشروع می-دانستند (ص149).

باب چهارم: دیدگاه فقها در باب استحباب زیارت قبر پیامبر سبکی در این فصل نصوص متعددی از فقهای اسلام آورده که تصریح دارند زیارت قبر پیامبر (ص) مستحب است و سفر برای آن از باب مقدمه مستحب، مستحب است. قاضی عیاض ادعای اجماع در این زمینه می-کند و مارودی در احکام السلطانیة می-نویسد: «و یتحب للحاج إذا فرغ من مكة أن يزور قبر النبی (ص)». در اینجا تصریح دارند زیارت قبر پیامبر مستحب است، نه مسجد النبی و سفر برای آن جایز و مشروع است. جالب است که مؤلف از آثار حنابله و حنفیان نقل می-کند که وقتی نزد قبر پیامبر رفتی، طلب شفاعت کن و به استناد آیه (و لو أنهم إذ ظلموا أنفسهم...) از پیامبر طلب استغفار کن. سبکی از مغنی ابن قدامة عنوان یک فصل کتاب را چنین نقل می-کند: «فصل: یتحب زیارة قبر النبی» (ص159).

همچنین در کتاب شفاء قاضی عیاض آمده است که مالک بن انس به منصور عباسی گفت: «لاترفع صوتک فی هذا المسجد... إن حرمته میتاً کحرمته حیاً... و هو وسیلتک و وسیلة أبیک آدم إلی الله یوم القیامة... استقبله و استشفع به...» (ص146). سخن وی اشاره به توسل حضرت آدم (ع) به پیامبر برای قبولی توبه-اش دارد و حاکم نیشابوری این حدیث را در المستدرک علی الصحیحین آورده است.

بنابراین نزد چهار مذهب قصد سفر به مدینه برای زیارت قبر پیامبر استحباب دارد و هیچ منعی هم در این زمینه وارد نشده است.

باب پنجم: مشروعیت زیارت

مؤلف در این فصل با استناد به آیه (و لو أنهم إذ ظلموا أنفسهم...) و اطلاق آن بر حیات و ممات پیامبر اکرم (ص) و روایات مربوط به زیارت همچون «زوروا قبورکم فإنها تذکرکم الآخرة» مشروعیت زیارت قبور علی الخصوص زیارت قبر پیامبر را ثابت می-کند. می-توان گفت به نوعی این فصل تقریر مجدد فصول سابق است؛ زیرا مصنف با ذکر اجماع منقول از قاضی عیاض، به نقد دلایل منکرین زیارت قبور پرداخته و زیارت زنان از قبر را نیز جایز شمرده و آن را داخل در عموم حدیث مزبور الذکر دانسته است (ص186).

باب ششم: مشروعیت سفر برای زیارت

مؤلف پس از اثبات مشروعیت اصل زیارت قبور حتی برای زنان، به اثبات مشروعیت سفر برای زیارت قبور عموم مؤمنین به-ویژه پیامبر (ص) می-پردازد؛ زیرا ابن تیمیه در برخی از کلماتش به-گونه-ای سخن می-گوید که گویا اصل زیارت قبور مشروع نیست، ولی در برخی از نوشته-هایش تصریح دارد که اصل زیارت قبور مشروع است، اما سفر برای زیارت قبور انبیای الهی و

اولیاء الله جایز نیست و کسی نمی-تواند برای آن قصد قربت کند. مؤلف در فصل قبل به نقد نکته قبلی ابن تیمیه می-پردازد و در این فصل به دنبال مشروعیت سفر برای زیارت قبور و قصد قربت کردن آن را دارد. سبکی معتقد است لفظ «جاؤوک» در آیه (و لو أنهم إذ ظلموا...) مطلق است و بر نزدیک و دور و سفر و غیر سفر دلالت می-کند و حدیث «من زار قبری» تصریح می-کند که مسلمان خوب است به زیارت قبر پیامبر برود و حدیث «من جائنی زائراً لا تعمله حاجةً إلاّ بزیارتی» ظهور در سفر دارد. بنابراین اگر مسلمانی به قصد زیارت قبر پیامبر و عمل به این روایت، سفر کند، به عنوان مقدمه مستحب، مستحب است و می-تواند با قصد قربت این کار را انجام دهد.

همچنین پیامبر (ص) به زیارت قبر شهدای أحد می-رفتند و اگر خروج و سفر کردن به مقدار کم جایز است، دلیلی بر انکار سفر به مقدار زیاد وجود ندارد و منعی از پیامبر نرسیده است (ص210).

از دلایل دیگر مؤلف بررسی اثبات مشروعیت سفر برای زیارت قبور، یکی اجماع سلف و خلف بر این مسئله و دیگری عمل صحابه و تابعین و سیره عملی همه مسلمانان در طول تاریخ است. وی می-نویسد:

من از ابن تیمیه تعجب می-کنم که در جایی بیان کرده که اصل زیارت، قربت است و بالضرورة از دین فهمیده می-شود، اما سفر برای آن را نمی-پذیرد و مردود می-شمرد (ص228).

پس اگر خود زیارت مستحب است، سفر برای آن هم مستحب است.

باب هفتم: ردّ شبهات ابن تیمیه

مؤلف در این فصل به دلایل ابن تیمیه مبنی بر عدم مشروعیت سفر برای زیارت قبور پرداخته و آنها را نقد کرده است. اولین دلیل ابن تیمیه حدیث: «لا تشدّ الرحال إلاّ الی ثلاثة مساجد» است که با استفاده از این حدیث معتقد گشته قصد سفر برای مسجد النبی جایز است ولی قصد سفر برای زیارت قبر پیامبر مشروع نیست. مؤلف با تحلیل تک-تک الفاظ حدیث می-نویسد: در اسلام سفرهای فراوان مستحب یا واجب است، ولی تحت این حدیث قرار نمی-گیرد؛ مثل طلب علم، جهاد، زیارت والدین و یا هجرت از بلاد کفر به اسلام. پس این حدیث همه سفرها را نهی نمی-کند، بلکه به سفر به این مساجد ترغیب می-کند.

نووی هم در شرح مسلم گفته: صحیح نزد اصحاب ما این است که سفر به غیر این سه مسجد مثل رفتن به قبور صالحین، نه حرام است، نه مکروه، بلکه منظور این روایت این است که فضیلت تام در شدّ رحال به این سه مکان است... (ص239).

مؤلف با استناد به سیره پیامبر (ص) مبنی بر رفتن به سر قبور و طلب استغفار برای آنان و رفتن عایشه بر سر قبر برادرش می-نویسد:

حضور نزد قبر به سبب زیارت و دعا برای میت مطلوب است و حدیث لا تشدّ الرحال هیچ دلالتی بر امتناع ندارد و هیچ-یک از علما بر اساس این روایت، فتوا به منع نداده-اند (ص244).

مؤلف در ادامه به نکته جالبی اشاره می-کند و با ذکر عین عبارات ابن تیمیه می-نویسد: «ابن تیمیه خودش هم نمی-داند چه می-گوید. صدر کلامش اصل زیارت را منع می-کند و آخر کلامش سفر را...» (ص249). بنابراین می-توان به این تحلیل رسید که ابن تیمیه با خلأ مباحث مختلف، صحیح و سقیم را در هم آمیخته و تفسیر به رأی خود را به احادیث تحمیل کرده و هرگاه حدیثی یا نقل قولی بر خلاف ایشان وجود دارد، با عبارت «کَلِّهَا ضَعِيفَةٌ بِلِ مَوْضُوعَةٍ»، آن را رد کرده و جرح را به شدت انجام داده اما تعدیل را رعایت نکرده و به -همین علّت به فساد وارد شده و بدون دلیل ادعا کرده که «إِنَّ الْأَحَادِيثَ الْوَارِدَةَ فِي الزِّيَارَةِ قَبْرِ النَّبِيِّ كَلِّهَا ضَعِيفَةٌ بِلِ مَوْضُوعَةٍ»

(ص 247).

سبکی در ادامه تک-تک کلمات و فتاوی ابن تیمیه را در این موضوع بیان و نقد می‌کند و این نکته را به مخاطب می-فهماند که بسیاری از ادعاهای ابن تیمیه مستند به سنت و سیره نیست و حتی دلایل مخالف بسیار است که با ادعای جعل و وضع ابن تیمیه روبه-رو می-شود. به نظر می-رسد ابن تیمیه با سرعت بخشیدن به فتاوا، هم خود و طرف-دارانش را به زحمت انداخته و هم مخالفانش را گرفتار کرده و با تفسیر به رأی خود، بر اختلافات و تفرقه افزوده است. سبکی با اشاره به برخی روش-های عجیب و غریب ابن تیمیه می-نویسد:

عجیب است که ابن تیمیه می-گوید: حدیث «من زارنی..» را ابن ماجه نقل کرده؛ در حالی-که این حدیث در سنن ابن ماجه نیست و نیز ابن عقیل را از متقدمین و غزالی را از متأخرین معرفی کرده است. این در حالی است که ابن عقیل متوفای 513 و غزالی متوفای 505 است. علت این کار این است که سخن خود را نزد عوام صحیح جلوه دهد و بگوید سلف هم با من همراه است و خلف بر خلاف سلف عمل می-کند و این روش، روش اهل علم نیست (ص 271).

باب هشتم: توسل و استغاثه به پیامبر

مؤلف در ابتدا به این نکته توجه می-دهد که توسل به پیامبر به-دلیل روایات وارد شده در این باب از امور معلوم دینی است و هیچ-کس منکر آن نبود، تا اینکه ابن تیمیه آمد و بدعتی نهاد که فقط ضعیفان در دین را گرفتار کرد و طعن در اموری زد که تا امروز کسی آن را رد و انکار نکرده است.

وی در ادامه با تقسیم توسل به ذکر آنها پرداخته، می-نویسد:

اگر به پیامبر متوسل شوید و از او حاجتی بخواهید تا خداوند آن کار را برای شما انجام دهد، به این-گونه که خدایا به خاطر پیامبرت فلان کار را برای من انجام بده، این نوع توسل چه قبل از پیامبر و چه در حیات و چه در ممات او جایز است و خبر صحیح برای آن وجود دارد (ص 294).

ایشان با تمسک به حدیث معروف توسل حضرت آدم (ع) به پیامبر که در المستدرک علی الصحیحین آمده، می-نویسد: «اگر ابن تیمیه می-دانست که حاکم نیشابوری این حدیث را تصحیح کرده است، یقیناً نمی-گفت که این حدیث جعلی است» (ص 296).

وی همچنین حدیث توسل حضرت عیسی (ع) به پیامبر اسلام، توسل انبیای دیگر به پیامبر را نقل کرده و با ذکر حدیث توسل نابینا به پیامبر و ترغیب عثمان بن حنیف به توسل به پیامبر در زمان ممات پیامبر، این موضوع را از مسلمات مسائل اسلامی معرفی کرده که متأسفانه ابن تیمیه از این امر مسلم بی-اطلاع است و از روی بی-اطلاعی به نقد آن پرداخته است.

نوع دوم توسل این است که از پیامبر بخواهیم برای ما دعا کند. احادیث فراوانی بر دعای پیامبر در زمان حیات ایشان دلالت می-کند و اجماع مسلمانان بر پذیرش این نوع توسل در قیامت وجود دارد.

می-ماند حالت سوم که توسل به پیامبر در برزخ است. در *دلائل النبوة* بیهقی آمده که در زمان خلیفه دوم قحطی شد و یکی از صحابه به نزد قبر پیامبر آمد و فرمود: «یا رسول الله استسق الله لأمّتك فإنهم قد هلكوا» (ص 312). که نشان می-دهد صحابه در زمان ممات پیامبر از ایشان درخواست دعا می-کردند و هیچ-یک از صحابه آن را انکار نکرده است.

نوع دیگر توسل آن است که مستقیماً از پیامبر برخی از امور درخواست شود که این نوع به نوع دوم باز می-گردد، اگرچه عبارات مختلف است.

در اینجا مؤلف تتبع و کوشش سابق را نکرده و با برگرداندن نوع سوم توسل به نوع دوم مسئله را خاتمه یافته فرض کرده است، اما بهتر است در اینجا با توجه دادن خواننده به زنده کردن

مردگان توسط حضرت عیسی (ع) و خلق کبوتر و شفا دادن مریضان و امثال آن که در آیات فراوانی از قرآن آمده است، به دیگران تذکر داد که خداوند به برخی از بندگان صالح خود قدرت تصرف در امور را داده است و در همین محدوده تقاضای برخی امور از انبیا و اولیای الهی جایز است.

باب نهم: حیات برخی انبیا

مؤلف با ذکر احادیثی به اثبات حیات برزخی انبیا پرداخته و از بیهقی نقل کرده که پیامبر فرمود: «الأنبياء أحياء في قبورهم يصلون» و حتی در حدیث دیگری در سنن ابن ماجه آمده است که: «فنبی الله حی یرزق». بنابراین پیامبران در قبر زنده‌اند و سخنان زائر خود را می‌شنوند و می‌توانند به آن پاسخ دهند.

مؤلف با ذکر حدیثی منقول در صحیح بخاری درباره اینکه مرده صدای پای مشایعت کنندگان را می‌شنود، به شنیدن مردگان پرداخته و ثابت کرده است که مردگان در قبر نه تنها زنده‌اند، بلکه سخنان کسانی را که به سر قبر آنان می‌آیند، می‌شنوند (ص342). در روایت دیگری از پیامبر (ص) آمده که در هنگام در قبر گذاشتن مردگان، آنها می‌شنوند و سخن می‌گویند و همه موجودات سخنان مردگان را می‌شنوند، مگر انسان که نشان از زنده بودن و شنیدن و سخن گفتن مردگان می‌دهد که نام آن حیات برزخی است. بنابراین فرقی میان مرده و زنده نیست و مردگان سخنان ما را می‌شنوند، اگر چه ما سخنان آنان را نمی‌شنویم.

باب دهم: شفاعت در قیامت

سبکی در این فصل به شفاعت در قیامت پرداخته و می‌نویسد: «به اجماع امت، شفاعت در قیامت از خصوصیات پیامبر است» و در ادامه روایات مختلف این باب را ذکر می‌کند که به نوعی خروج از بحث است. آنچه مورد بحث است، شفاعت پیامبر در برزخ است که مؤلف به آن نپرداخته است.

وی در خاتمه به ذکر نصوص صلوات بر پیامبر پرداخته که در اکثر قریب به اتفاق آنها لفظ «آل محمد» وجود دارد، اما چرا اهل سنت به روایات خودشان هم عمل نمی‌کنند و ابتر-گونه صلوات می‌فرستند، نمی‌دانیم؟!

[1]. مهدی فرمانیان، استاد یار دانشگاه ادیان و مذاهب.